

مقاله چهارم ، منوچهر جمالی

بهمن یا هومن و حقانیت به جهان آرائی (حاکمیت)

چنانچه از نام دیگر « و هومن » که « ارشمن = ارکمن » است ، دیده میشود که هومن ، گوهر و سرچشمه حکومت (جهان آرائی = کشور آرائی = شهر آرائی) است . این « ارکه » که « خره » هم نامیده میشود ، در تابیدن و در زائیدن و درگستردن ، « خرد شهر آفرین » (حکومت ساز و جامعه ساز) میشود ، و یا « اریکه و ارک و عرش » حاکمیت میگردد .

این همانی « ارکه با خره » ، مینماید که خویشکاری خرد (= خره تاو) ، اداره کردن (= سامان دادن) و آراستن و نگاهداشتن و پروردن گیتی بوده است . از این رو مقرر حکمرانی را « ارک » میگفتند ، یا تختی را که حاکم بر آن می نشست ، اریکه و عرش (ارشه ، ارش) میگفتند . بهمین ، اصل آمیزنده بود . تنها در آسمان نبود ، بلکه با هر جاندار و هر انسانی میآمیخت . خرد بهمینی در کیهان ، بطور پیوسته گسترده میشد . خرد آسمانی ، همگوهر خرد زمینی بود . به همین علت بهمین در گزیده های زاداسپرم ، جامه نا بریده سپید در بر دارد . به همین علت نیز ایرانیان ، با رسیدن به پانزده سالگی ، « سدره » که جامه بهمین بود ، می پوشیدند ، و کمر بند او را به میان می بستند ، چون هر میانی ، جایگاه بهمین بود . این بهمین بود که بالای تنه را به پائین تنه ، به هم پیوند میداد ، و آنها را باهم هماهنگ میساخت ، و پیمان میان آندو می بست .

برگزاری این آئین را « گیتی خرد » مینامند . با بریدن جانان (گش) بوسیله میتراس (ضحاک) ، خرد نیز از هم پاره میشود . و با پاره شدن و شکافته شدن خرد بهمنی ، خرد فرمانده از خرد فرمانبر ، خرد اندیشنده (اندیشه دهنده) و خرد کارگذار (اجراء کننده = مجری) از هم شکافته میشود . در خرد بهمنی که خرد جمشیدی ، خرد هم خودش معین میکند که چه میتوان کرد و هم میان این امکانات برمیگزیند و هم خودش آنرا اجراء میکند . در واقع « خرد شهری یا خرد شهروندی » به خود ، فرمان میدهد . شهروند ، کسیست که بهمن درونیش به او فرمان میدهد . حاکم و تابع به هم آمیخته اند .

در این آمیختگی ، فرمان پذیری و اجراء فرمان بهمن نهفته در خود ، همان افتخار و ارزش و ارج را دارد که فرماندهی . این همان خرد بهمنیست که از درون برمیخیزد و در کردار و گفتار ، پدیدار میشود و واقعیت می یابد . واقعیت و عمل ، امتداد همان اندیشه نهفته در بهمن درون است . اینست که فرمان پذیرفتن ، برای هیچ شهروندی ، اکراه آور نیست . تنفیذ فرمان بهمن ، نیاز به زور و جبر ندارد . هنگامی این خرد بهمن یا خرد شهری از انسانها در جامعه از بین رفت ، حکومت و حاکم ، برای تنفیذ اندیشه های خود (فرمانها) با اکراه مردمان روبرویند ، چون از پذیرش فرمانی که از هومن خودشان سرچشمه نگرفته ، سرباز میزنند . میان فرمانده و فرمان پذیر ، شکاف ایجاد شده است . خرد معین کننده و برگزیننده ، نزد حاکمست و خرد پذیرنده و اجراء کننده ، نزد تابعست .

این دو خرد ، باهم نمیآمیزند و یگانه نمیشوند . اینست که حکومت ، مجبور است مرکز « انحصار زور و قدرت قاهره و خشونت » باشد . هنگامی که « خرد شهری = خرد بهمنی = خرد جمشیدی » در هر شهروندی هست ، این شکاف و پارگی ، وجود ندارد . خرد فرمانده و فرمان پذیر ، همه هستند .

و همه شهر وندان بر اصل « خرد آزماینده » فرمان میدهند و بر اصل خرد آزماینده خود ، آن فرمان را که از این پس قانون می

نامند ، می پذیرند تا کاربردش را بیازمایند . در این گونه خرد بهمنی ، اندیشه و تئوری با واقعیت و عمل ، تنگاتنگ به هم چسبیده اند . چون خردی که میاندیشد و برمیکزیند و میخواهد (تصمیم میگیرد و فرمان میدهد) همان خریدست که اجراء میکند و مقاومت واقعیت را در برابر آن حس میکند .

بهمن ، همان « فرمان » است وسروش ، زهدان فرمان است سروش : تن فرمان = زهدان فرمان فرمان ، از آسن خرد هرانسانی ، پیدایش می یابد

یکی از اصطلاحات، که معنایش به کلی در تاریخ ما، منحرف و مسخ ساخته شده است ، واژه « فرمان » است که به معنای « امر و حکم از فرمانده و حاکم » به کار برده میشود . ولی در اصل « فرمان » ، فقط پیدایش خواست و گزینش از وجدان یا « آسن خرد » انسانست ، و هیچ ربطی به « امر يك حاکم » ندارد . با بریدگی اهورامزدا از اهریمن ، و بریدگی ارتافرورد انسان از اهورامزدا ، معنای « فرمان » صد و هشتاد درجه واژگونه ساخته شده است . از سوئی در روایات فرامرز هرمزیا ر دیده میآید که « هر کاری را به فرمان بهمن بکن » . و از سوی دیگر در سروش یشت سرشب (سرشب = در اشعار سنائی نام هما میباشد . سرشب، که اوزرین باشد است که همان رام = اندروای میباشد) دیده میشود که ویژگی گوهر سروش ، « تن فرمان » است . الهیات زرتشتی این اصطلاح « تن فرمان » را چنین معنا میکند که سروش ، تن به فرمان یزدان دارد . ولی این يك تحریفست . تن ، به معنای زهدان است . آرمیتی ، تن انسانست . در فرهنگ ایران ، سیمرغ و آرمیتی یا آسمان و زمین ، با هم يك تخم = خایه هستند . تن انسان که آرمیتی است ، زهدانست ، و سیمرغ که آسمان و ماهست ، تخم و نطفه در این تخمدانست .

تن انسان ، زهدانیست که تخم سیمرغ در آن نهاده شده است ، که تخم « مرغ چهار پر » است که چهار نیروی انسان باشد . و در همان سروش یشت میآید که سروش ، گردونه اورا چهار اسب درخشان چابک که سایه ندارند و دارای سمهای زرین هستند ، می برند . این چهار اسب بالدار ، همان معنای « مرغ چهار پر » را دارند . در واقع این چهار پر ، همان بهمن + رام + ارتا فرورد + بهرام است که « آسن خرد » میباشد . پیدایش بهمن و سروش باهم در هنگام زاده شدن زرتشت (گزیده های زاد اسپرم ، بخش ۱۰ ، پاره ۹ ، این داستان در اصل مربوط به پیدایش جمشید بوده است) برای آنست که زرتشت شیر از میش کروش (سه شاخه) بنوشد . میش کروش که میش سه شاخه باشد ، کنایه از سه زرخداست ، که در همین بخش در پاره سوم نام برده میشوند . که آرمیتی (سپندارمذ) + آناهیت (اردویسور) + ارادی فرورد مادینه (فروردین = سیمرغ گسترده پر) میباشد .

« شیر نوشیدن از پستان آنها » ، که بیان نوشیدن اشه از سه سرچشمه معرفت و عشقند ، بیان آنست که گوهر زرتشت در همان لحظه نخست پیدایش ، با معرفت ژرف کیهانی آمیخته شد . بهمن و سروش ، اورا با « جوهر اصلی و کهن ترین عنصر و بن مایه های خرد جهان » آمیختند ، چون شیر این سه زرخدا ، همان نوشابه هائییست که در جام کیخسرو یا جم ریخته میشود ، و این همان « رود وه دایتی » است که زرتشت از آن میگذرد و از اوبهمن پیدایش می یابد . این رود را در سانسکریت « رود شیر » میخوانند .

و در اصل ، این داستان جمشید بوده است ، که از رود وه دایتی میگذشته است ، و بهمن از او پیدایش می یافته است . در همه ادیان ، پیامبر خود را همان « آدم نخستین » می شمارند . همه داستانهای مربوط به زرتشت ، ربطی بتاریخ زندگیش ندارد ، بلکه زرتشت رادر اسطوره های جمشید که نخستین انسان بوده است ، جانشین جمشید ساخته اند . اینکه « بهمن که خودش همان فرمانست از زهدان سروش ، نخستین بار پدیدار میشود » ، از

ساختار تخم انسان روشن می‌گردد . گاهنبار پنجم در اصل ، تخم = آتش انسان بوده است ، که جمشید (کیومرث را جانشینش ساخته اند) از آن در هفتاد روز می‌روید .

این پنجه روز عبارتند از ۱- سروش ۲- رشن ۳- ارتا فرورد (فرودین) ۴- بهرام ۵- رام . همین پنج خدا را در سه گاه شب می یابیم اوزرین گاه همان رام است . گاه بعدی مرکب از بهرام و ارتا فرورد است و گاه سحری ، سروش و رشن است . این تخم کیهان ، که « رام + بهرام + ارتا فرورد » باشند ، که همان آسن خرد و یا خره باشند ، هر روز بوسیله سروش و رشن ، زایانیده میشوند (خراسان = خور + آسن ، کنایه به همین روند زادن کیهان هر روز از نو است) .

بخوبی همگوهری انسان با بن کیهان دیده میشود . بهمن ، مینوی این مینو است که رام + بهرام + ارتا فرورد باشد . به عبارت دیگر رام و ارتا فرورد باهم سپنتا مینو هستند + بهرام = انگره مینو است + وهومینو ، همان بهمنست . اکنون نگاهی به واژه « فرمان » می‌اندازیم . فرمان ، مرکب از دو بخش ۱- فرمه ۲- مان است ، و به معنای اصل اصل و مینوی نخستین است که همان معنای بهمن را دارد . « فرمه » را به گل بنفشه می‌گویند که از نخستین گل‌های بهاریست که مانند ارغوان است . در کردی ارخه وان سور به آغاز بهار می‌گویند . با دانستن این نکته ، مشخص می‌گردد که واژه فرمه ، پیشوند فرمان ، همان واژه parama سانسکریت است که سپس به لاتین هم رفته است و primus شده است و در انگلیسی prime شده است . در سانسکریت parama tattva به معنای قدیمی ترین عنصر + جوهر اصلی + نطفه واقعی + عنصر اصلی است . یا parama purusha اولین انسان + انسان بزرگ و کامل + انسان جامعست . پس فرمان همانند واژه بهمن به معنای اصل اصل است که سپس در سراسر وجود ، پدیدار میشود . این خره و ارکه ایست که از ژرفای نا پیدا ، در گستره جهان ، می تابد . سروش ، نخستین پیدایش آسن خرد = بهمن ، از تاریکیست . رد پای این نکته در

همان داستان کیومرث در شاهنامه باقی مانده است . در داستان کیومرث که نخستین انسان با نخستین شاه ، این همانی داده میشود (هر انسانی ، شاه است) ، سروش دوبار پدیدار میشود و یکبار معرفت ناپیدا را که حتا کیومرث از آن بی‌خبر است به سیامک میدهد

کیومرث ازین کی خود آگاه بود که او را بدرگاه ، بدخواه بود یکایک بیامد خجسته سروش بسان « پری » با پلنگینه پوش بگفتش بر از این سخن در بدر که دشمن چه سازد همی با پدر و باردیگر ، نخستین فرمان را به کیومرث (نخستین انسان و نخستین شاه از دید الهیات زرتشتی) میدهد که :

درود آوریدش (به کیومرث) خجسته سروش

کزین بیش مخروش و بازار هوش

سپه ساز و برکش به فرمان من

برآور یکی گرد از آن انجمن

از آن بد کنش دیوروی زمین بپرداز و پردخته کن دل زکین بارها گفته شد که کیومرثی که در الهیات زرتشتی ، یک شخص و نخستین انسان در الهیات زرتشتی است ، همان گیامرتن یا بهروج الصنم است که سه تا یکتای فرهنگ زنخدائست . بهروج و صنم همان بهرام و ارتافرورد (+ رام) است که سه چهره بهرامند ، و در واقع همان آسن خرد = مینوی خرد = خرد افزونی هستند . پس از آنکه موبدان زرتشتی ، کیومرث را یک شخص و نخستین انسان ساختند ، طبعا توانستند از دید سطحی ، انسان (جمشید) را از بن انسانها بیندازند . البته سیامک + هوشنگ + ظهورث که تبار جمشید میشوند ، سه چهره همان صنم هستند .

در واقع با این تاکتیک ظریف ، موبدان توانستند پیروان زنخدایان را مراعات کنند . ولی با این کار ، بزرگترین ضربه را به فرهنگ سیاسی ایران زدند . آنچه در اینجا جالب است اینست که سروش ، همان نقش گذشته اش را با بهمن دارد . سروش ، زایاننده آسن خرد یا خره و ارکه انسان و کیهان از نهفت هست . چون هم پیدایش سروش به سیامک (= سه خوشه) و هم پیدایش به

کیومرث (گیامرتن = گیاه مردم = بهروج الصنم) همان پیوند « بهمن = فرمان » و « سروش = تن فرمان » است . در واقع سروش ، این خره کیهانی که اداره کننده و نگاهدارنده کیهان است از بن نخستین انسان = نخستین شاه پدیدار میشود . فرمان ، پیدایش مستقیم گزینش خرد کیهانی از هر انسانیت . فرمان ، پیدایش گوهر خرد به یا خرد بهمنی در گزینش است . این خرد ژرف انسانست که باید بنام مشاور خردمند، به انسان دستور بدهد : همیشه خرد را تو دستور دار بدو جانث از ناسزا دور دار فردوسی در باره آفرینش مردم گوید :

چو زین بگذری ، مردم آمد پدید شد این بندهارا سراسر کلید مردم ، کلید برای گشودن همه بندهای (طلسمهای) آفرینش شد سرش راست برشد چو سرو بلند بگفتار خوب و ، خرد کارمند پذیرنده هوش و رای و خرد مراو داد و دام ، فرمان برد داد و دام از انسان به علت داشتن خرد ، فرمان می برند ، نه بری آنکه یهوه یا الله ، انسان را بر حیوانات مسلط خلق کرده است .
 ز راه خرد بنگری اندکی که معنی مردم چه باشد همی با خرد است که میتوان به معنای مردم و مردمی پی برد . معنای وجود انسان را میتوان باخرد جست و شناخت و با داشتن این معنای زندگی انسانست که میتوان جهان را آراست .
 این همان خردیست که در داستان جمشید ، آشکار شده ، ولی بواسطه موبدان زرتشتی ، نفرین و تبعید و ضد خدایان گردیده است که راه هیچ هنری را به خود بسته نمی یابد و میگوید :

« هنر درجهان از من آمد پدید »

جهانرا بخوبی من آراستم چنان گشت گیتی که من خواستم به چنین فرمانی که از خرد بهمنی جمشید یا انسان پیدایش یافته است

بفرمانش مردم نهاده دو گوش
 ز رامش ، جهان بد پر آواز نوش